

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: سازمان راه پرولتری فرانسه
مترجم از فرانسه به فارسی دری: گرامی یاد "امین سیماب"
ارسالی: نیلاب
۰۲ فبروری ۲۰۲۲

سلسله دروس آموزشی اندیشه پیشرو عصر

(۵)

درس دوم

قسمت اول

ماتریالیسم تاریخی: جهان بینی مارکسیست – لنینیستی در باره تکامل جوامع بشری

جهان بینی ماتریالیستی تاریخ:

چرا "یک" جهان بینی ماتریالیستی در باره تاریخ؟ به خاطری که بیش از یک جهان بینی وجود دارد. ما تنها نیستیم که ادعای ماتریالیست بودن می کنیم. آنچه اندیشه ما را متمایز می سازد اینست که اندیشه ما بر دیالکتیک تکیه دارد؛ که ما آن را در درس دیگری مطالعه خواهیم نمود.

چرا "ماتریالیسم" تاریخی می گوئیم؟ آیا مارکسیست ها موجودیت و اهمیت فکر (ایده) را انکار می کنند؟ به هیچ وجه! همین که ما دور یک میز برای بحث و تبادل نظر می نشینیم، درست به این دلیل است که ما معتقدیم افکار ما باید عمل ما را هدایت کند؛ و برای آن، ما باید به آموختن علوم بپردازیم؛ طرز تفکر خود را تغییر دهیم؛ تئوری های جدیدی را روی کار سازیم. پس چرا واژه "ماتریالیسم"؟ فقط به این دلیل، عکس فلسفه های بورژوا که عموماً افکار را بر ماده مقدم می دانند (چه در شکل خدا، ذات متعال و یا روح باشد و چه در تفکر عالی و پرنبوغ چند انسان بزرگ...)، ما تأکید می ورزیم به این که ماده بر فکر تقدم دارد. این اشکال خود چیزی به غیر از محصول تفکر انسان نیست. به علاوه، تفکر به ذات خود عملیه ایست مادی، نتیجه فعالیت دماغ ما.

مگر آن بحثی است فلسفی. در این موضوع منظور اصلاً سیاسی است. طبقات حاکم از زمانی که به وجود آمده اند، به مولدان نعمات مادی چنین تلقین می کنند که گویا این تفکر قدرت های مافوق بشر است که جهان را می چرخاند؛ در حالی که آن چه جهان را می سازد، فعالیت فزیک و کیمیائی عناصر طبیعی اند که کار نسل هائی از مولدان بر آن اعمال شده تا آن را تابع اراده خود سازند. "شخصیت های بزرگ" اکثراً منفعت آن را جمع آوری نموده و جامعه را به نفع خود اداره و رهبری می نمایند.

چرا ماتریالیسم "تاریخی"؟ به دلیلی که سخن بر سر تاریخ تکامل جهان و جوامع است. پیش از آن که این تاریخ را مختصراً به بررسی بگیریم، آن چه را در اصول ماتریالیسم تاریخی به نظر ما اساسی می‌نماید، جمع‌بندی می‌نمایم. این کار در سه نکته خلاصه می‌شود:

* نظام‌های اجتماعی - اقتصادی ابدی نیستند؛

* اساس جوامع انسانی بر اقتصاد استوار است، نه بر اراده انسان‌ها؛

* تاریخ جوامع طبقاتی، تاریخ مبارزه طبقاتی است.

(۱) نظام‌های اجتماعی - اقتصادی ابدی نیستند:

جامعه سرمایه‌داری به نظر تعداد زیادی از افراد تغییر ناپذیر می‌نماید. با وجود بحران‌ها و جنگ‌ها، پابرجاست و نسبت به آن چه "اردوگاه سوسیالیست" نامیده می‌شود، وضع آن به کلی خوب است. تغییراتی را که متحمل می‌شود، سیستم استثمار پرولتاریا توسط بورژوازی را که از مدت دو قرن به این طرف دوام دارد، متأثر نمی‌سازد.

این نکته نزد بسیاری از کارگران ذهنیتی را خلق می‌کند که بر اساس آن نظام سرمایه‌داری ابدی بوده و کافی است آن را کمی بهبود بخشید؛ ولی در بنیاد آن هرگز تغییری به میان نخواهد آمد. ناگفته نماند که این استدلالی است که اکثر اوقات در کارخانه‌ها چنین به گوش می‌رسد: "کارگران و کارفرمایان همواره وجود داشته‌اند و همواره وجود خواهند داشت". بورژوازی کار تعمیق و پخش این طرز فکر را به عهده می‌گیرد.

اما کارگران و کارفرمایان همواره وجود نداشته‌اند. اشکال دیگر استثمار موجود بوده است. قبل از سرمایه‌داری، فئودالیسم وجود داشت که بر استثمار سرف‌ها (دهقان وابسته به زمین - مترجم) بنا یافته بود. پیش از فئودالیسم، نظام برده‌داری بود که بنیاد آن بر استثمار برده‌ها قرار داشت. آن جوامع هم صد‌ها سال دوام کردند. و بدین گونه، در آن ادوار هم مفکوره حاکم، به خصوص از طریق موعظه‌های دینی، این بود که آن جوامع ابدی بودند.

ولی در واقعیت، حتی خود استثمار همه وقت وجود نداشته است. اشتباه مطلق است اگر گفته شود که کارگران و کارفرمایان همواره وجود داشته‌اند، یا این که استثمارگران و استثمارشوندگان همیشه موجود بوده‌اند. این فقط یک نمونه بارز جهالت است که با مواظبت خاص بورژوازی پرورش داده می‌شود و پرولتاریا قیمت‌گرافی برای آن می‌پردازد.

در آغاز پیدایش بشر، اجتماعاتی وجود داشتند که به آنها جامعه بدوی (کمون اولیه) گفته می‌شود و در آنها نه استثمار وجود داشت، نه تقسیمات طبقاتی و نه هم جنگ. چنان اجتماعاتی هنوز هم در بعضی از مناطق امریکای جنوبی، آفریقا و آسیا وجود دارند. پس، خلاف آنچه که عده‌ای می‌خواهند بقبولانند - بدبختانه بسیار اند آنهاست که به آن اعتقاد دارند - این "عیوب" (مالکیت خصوصی، استثمار، وجود طبقات، جنگ و غیره - مترجم) در سرشت انسان حک نشده‌اند.

تا جایی که به آینده مربوط می‌شود، ما خواهیم دید که به همان اندازه که نظام سرمایه‌داری رشد می‌نماید، شرایط سرنگونی خود را هم مهیا می‌سازد، و نهایتاً به لغو استثمار می‌انجامد.

هیچ چیز ابدی نیست. جامعه سرمایه‌داری یک جامعه طبقاتی است، و مانند جوامع طبقاتی ماقبلش در نتیجه رشد نیروهای مولده و در جریان مبارزه طبقاتی (به خصوص در خلال انقلابات انگلیس و فرانسه) تولد شد؛ تکامل نمود و حتی امروز هم، در میان تضادها و تناقضات لاینحل، به رشد خود ادامه می‌دهد؛ و با فرارسیدن انقلابات بعدی، خواهد مُرد. اما چه وقت؟ تا پنجاه سال دیگر؟ تا صد سال دیگر؟ تا یکصد و پنجاه سال دیگر؟ هیچکس نمی‌تواند پیشگویی نماید. فقط یک چیز مسلم است: سرمایه‌داری سرعت عظیمی به حرکت تاریخ بخشیده است. سرمایه‌داری جهانی شدن پدیده‌های

اقتصادی، سیاسی، اجتماعی [و فرهنگی] را به طور بی سابقه ای باعث شده است. مجموع عوامل مذکور این مفکوره را در ذهن خطور می دهد که احتمالاً عمر سرمایه داری نسبت به فئودالیسم و برده داری محدود تر خواهد بود. شکل دیگری از جامعه جانشین جامعه سرمایه داری خواهد شد. ما فکر می کنیم که این جامعه نمی تواند چیزی به جز جامعه سوسیالیستی باشد. در حال حاضر، چنین جامعه ای در هیچ نقطه ای از کره زمین وجود ندارد، با آنکه جنبش توده ها چندین مرتبه با یورش برای ایجاد آن قد علم نموده است. بدون آنکه در جزئیات آن تلاش ها که همه تا حال به شکست مواجه شده اند، داخل شویم، این را می توانیم بگوئیم که دستاورد قیام های مذکور نشان داد که قدرت سرمایه داران می تواند سرنگون شود؛ و هم این که قدرت آنها فقط از اثر ضعف خود ماست.

۲) اقتصاد اساس جوامع است:

آخر برای چه جامعه امروزی را "سرمایه داری" می نامند؟ چرا برای جوامع پیشین، از فئودالیسم و برده داری نام می برند؟ عنصر تعیین کننده در تجزیه و تحلیل یک جامعه چیست؟ سیاستمداران، فیلسوفان و علمای بورژوا، کشیش ها و غیره... پاسخ خود را دارند. برای برخی از آنها اساس مسأله افکار سیاسی و نهاد های آن است. برای عده ای هم، موضوع سطح شناخت های تئوریک است. و برای بعضی های دیگر، دین است.... برای ما ماتریالیست ها عنصر اساسی اقتصاد است؟ اقتصاد به چه خطاب می شود؟ اقتصاد عبارت از تولید، بازتولید... و تبادل اشیا زندگی مادی است.

نیرو های مولده و مناسبات تولیدی:

آن چه نیروهای مولده را می سازد، وسائل و طرقی است که انسان ها توسط آنها با طبیعت داخل تماس و برای بهره گیری از آن، داخل تعامل می شوند. یعنی از یک جانب نیروی کار خودشان، و از جانب دیگر، وسایل تولید و تکنیک هائی را که به کار می برند. قُلبه ابتدائی و نیروی جسمانی برده در زمان برده داری؛ گاو آهن و کار سرف در نظام فئودالی؛ ماشین بخار و نیروی کار کارگران در آغاز کاپیتالیسم... نشانه های بارز و نقاط عطف مسیر تاریخ رشد نیرو های مولده اند.

انسان ها خود جزء طبیعت اند. آنها به مثابه نیروی کار، نیرو های مولده را می سازند؛ تولید نسل می کنند؛ با کار خود، طبیعت را دگرگون ساخته و در نتیجه به تغییر خود می پردازند.

نحوه ای که انسان ها به منظور تولید با هم داخل مرادده می شوند، مناسبات تولیدی نامیده می شود. در جامعه کمون اولیه، این مناسبات عادلانه بود. در دوره برده داری، این مناسبات به وسیله تصاحب برده ها توسط داران تعیین می شد. در نظام فئودالی، مالکان زمین به سان طفیلی بر دوش سرف ها که نیمه آزاد بودند، به سر می بردند (سرف ها ملکیت زمیندار نبودند، ولی با زمین یک جا خرید و فروش می شدند).

امروز در زیر سلطه نظام سرمایه داری، آلهائی که ثروتمند اند، یعنی دارندگان وسایل تولید (سرمایه داران)، توده های عظیم انسان های آزاد (کارگران) را به وسیله کار مزدی استثمار می نمایند.

فردا با استقرار سوسیالیسم، کارگران و دیگر استثمارشدگان، برای آموختن رهبری مشترک اقتصاد، با هم داخل مرادده خواهند شد. در انتهای این پروسه، با استقرار کمونیسم، مناسبات تولیدی بار دیگر عادلانه خواهد شد.

این مناسبات تولیدی به واسطه شکل تصاحب وسایل تولید تعیین می شود: وسایل کار مثل ماشین ها، ابزار و اشیای مورد نیاز کار مانند مواد خام، زمین و غیره. این مناسبات تولیدی به نوبه خود، تمام روابطی را که بین انسان ها شکل می گیرد، تعیین می کند که البته با شیوه تقسیم ثروت ها و نعم مادی آغاز شده، ولی همچنان عرصه های قدرت سیاسی و اجتماعی، دانش و علوم، روابط مرد و زن، خانواده و غیره را نیز احتواء می کند.

زیربنا و روبنا:

پس اقتصاد عنصر اساسی زیربنای جامعه می باشد. زیربنا است که نه تنها نحوه کار جوامع و آنچه را در آنها رخ می دهد، توضیح می کند؛ بلکه علاوه بر آن دلیل وجودی آنها و تکامل بنیادی آن ها را هم روشن می سازد. این اقتصاد است که بعداً روبنای حقوقی- قوانین، سیاست، نهاد ها، احزاب؛ و آگاهی را که انسان ها در حیات اجتماعی به آن دست می یابند، شکل می دهد: ایدئولوژی، فرهنگ، علوم اجتماعی، فلسفه و غیره...

برای دانستن واژه های "زیربنا" و "روبنا"، یک کشتی را مثال قرار دهیم: (عین کلمات را در نیروی بحری ارتش به کار می برند). زیربنا، در مجموع، بدنه کشتی و هر چه را که در آن است در بر می گیرد: ماشین ها؛ هر آنچه که کشتی را قادر می سازد که به روی آب شناور بوده و به پیش رود. روبنا عبارت است از جایگاه کنترل و هدایت و غرفه ها. هر دو زیربنا و روبنا مهم اند؛ ولی کدامیک اساسی است؟ چه چیز تعیین کننده است؟ بدون اتاق کنترل و غرفه ها، کشتی به خط مستقیم به پیش نخواهد رفت، ولی شناور خواهد بود. بدون بدنه کشتی، حتی غرفه ها هم وجود نخواهند داشت. بدون تولید، بدون یک "اقتصاد"، جامعه ای وجود نخواهد داشت. بدون کباب و مرغ بریان، وکیل شورا و کشیش (ملا و مولوی در جامعه خود ما - مترجم) وجود نمی داشت. در اصل، طبقات حاکم این را به خوبی می دانند. ناگفته نماند که به همین ترتیب یک باری که شکم های خود را سیر کردند، آنها خدا و پارلمان را اختراع کردند.

نظام های سیاسی، سیستم های قضائی، افکار، فرهنگ ها و ادیان و یا نبود ادیان (همه آن چه که "روبنا" گفته می شود)، فقط بعداً به وجود می آید. نقش این نهاد های روبنایی این است تا سیطره اقتصادی طبقات حاکم و استثمار را در جامعه مشروعیت بخشیده و نظم موجوده را حفظ کند.

ایدئولوژی به مثابه عنصری از روبنا، به نوبه خود فرامی رسد و روی تکامل اقتصادی جامعه اثر می گذارد. اما این اقتصاد است که اساس همه آنهاست. گفتن این که اقتصاد عنصر اساسی است، چنین معنی نمی دهد که عنصر یگانه است. نهاد ها و جریان های سیاسی، قوانین، افکار، مسلماً نقش بازی می کنند که تجزیه و تحلیل آن برای داشتن یک تصویر حقیقی و کامل از واقعیت، حتمی و ضروری می باشد.

۳) تاریخ جوامع طبقاتی، اولاً تاریخ مبارزه طبقاتی است:

کتاب های تاریخ مکتب، دید کاملاً تحریف شده ئی به ما می دهند. برای آنها تاریخ، کارنامه مردان بزرگ، تخصصات و تصادمات میان ملت ها، جنگ ها و فتوحات چشمگیر کشور گشایان معنی می دهد.

ملت ها وجود دارند و درگیری های آنها هم به تاریخ آهنگ خاص آن را می بخشد. به همین ترتیب، ما انکار نمی کنیم که مردان بزرگ هم نقش شان را در آن بازی می نمایند. اما این تعبیرات کتمان آنچه را اساسی است، هدف قرار می دهد. نکته اساسی اینست که مناسبات اقتصادی، جامعه را به گروه های دارای منافع متضاد و آشتی ناپذیر، یعنی به طبقات تقسیم می کند.

طبقات کدام ها اند؟ از لنین نقل قول کنیم: "طبقات به گروه های بزرگی از افراد اطلاق می گردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخی معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسبات خود (که اغلب به صورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسائل تولید، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابراین، بر حسب شیوه های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند، از یک دیگر متمایزند. طبقات آن چنان گروه هائی از افراد هستند که از بین آنها یک گروه می تواند به علت تمایزی که بین جای آنها در یک رژیم معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود در آورد." (لنین، ابتکار بزرگ).

اما زمانی که تضاد منافع به میان آید، مبارزه در می گیرد:

مارکس و انگلس در "مانیفیست حزب کمونیست" می نویسند: "تاریخ کلیه جوامعی که تا امروز وجود داشته، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است. انسان آزاد و برده، پاتریسین (نجیب زاده) و پلین (عامی)، مالک و سرف، استادکار و شاگرد؛ خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه ای بلا انقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم می گردید، دست زده اند.

جامعه نوین بورژوازی، که از درون جامعه زوال یافته فئودال برون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین آنچه که کهنه بوده ساخته است."

پس بررسی و تحلیل مبارزات طبقاتی کلید اصلی درک رویداد های تاریخی می باشد. اما یگانه کلید نیست: رقابت میان بورژوازی برای تسلط بر جهان، کلید دیگر آن است. مبارزه ملی خلق ها به ضد ستم امپریالیستی، کلید دیگر است. با آنکه این تضاد ها از مبارزه طبقاتی متأثر شده و به آن مشروط می شود، ولی تضاد های مذکور به مبارزه طبقاتی خلاصه شده نمی تواند.

بیانید خطوط کلی تاریخ مبارزات طبقاتی را ترسیم نمائیم:

ظهور مبارزه طبقاتی:

این پدیده ثمره یک پیشرفت است: یعنی تکامل ظرفیت جوامع بدوی در به دست آوردن مازاد تولید در رابطه با طبیعت. این مازاد تولید به ذات خود نتیجه یک تجربه اندوزی در مبارزه برای بقاء، در رویارویی با طبیعت و همچنان پیامد تقسیم کار بوده است: تقسیم طبیعی کار میان زن و مرد، و تقسیم اجتماعی کار میان زراعت و دامپروری (مالداری). در مقابل، موجودیت مازاد تولید محرکی شد برای تقسیم مجدد اجتماعی کار: میان مولدان زراعی و صنایع دستی (پیشه وری). در آن زمان، این تقسیم کار اکثراً میان طوایف صورت می گرفت. هر طایفه با کسب تخصص در رشته معینی به صورت جمعی، در صدد تصاحب مازاد تولید و محروم ساختن دیگران می شد. از همان زمان مبارزه برای تملک مازاد تولید ادامه داشته است. این امر باعث بروز جنگ ها و در عین حال منجر به سازماندهی پیشرفته تر اجتماعی شد.

ادامه دارد